

که از شخصیت پیدا کرده متوجه موقعیتی که او در آن قرار گرفته شود. به روش‌های نقلی که در عموم مردم و در میان خودمان وجود دارد، دقت کنید. مثلاً می‌بینید که برای گرم و تأثیرگذار کردن داستانی که مادری در آن فرزندى از دست می‌دهد، ابتدا روحیه مادر را توضیح می‌دهند: «زنی بود بسیار مهربان و فرزنددوست» و بعد اتفاق را تعریف می‌کنند: «که فرزندش را از دست داد» ... ببینید! مقدمه‌ای که شما را از روحیه مادر مطلع می‌کند، باعث تأثیرگذارتر شدن خبر می‌شود. در خود زندگی هم همین طور است. وقتی که ما از روحیه کسی اطلاع داریم، «دختری که سال‌هاست حسرت دانشگاه می‌خورد و برای آن تلاش می‌کند»، به محض شنیدن خبر «قبولی در دانشگاه»، خبر برایمان جذاب می‌شود. در انتها نکته‌ای را برادرانه خدمتتان عرض می‌کنم. درک می‌کنم که گاهی اوقات حاشیه‌ها نمک فعالیت‌های هنری هستند، اما غلبه این حاشیه‌ها گاهی ممکن است ایجاد آسیب کند. مثلاً فضایی که برای دست انداختن «سید فیلد و سید فیلیدی‌ها» راه افتاده، یک حاشیه بی‌خاصیت و حتی غیرجذاب است. خاطریم هست سر یک کلاس فیلم‌نامه‌نویسی چندتایی از هنرجویان بدون هیچ دلیلی گمان می‌کردند روش‌های سید فیلد روشهایی کهنه و منسوخ و دست و پاگیر است، ولی هیچ توضیحی برای آن نداشتند. سید فیلد هم یک آدمی است مثل همه آدم‌هایی که برای فیلم‌نامه‌نویسی متونی تدوین کرده‌اند. نوشته‌های او را هم باید خوانند و به آن فکر کرد و به دلیل گریز زدن به حاشیه نباید خود را از فواید تلاش‌های تحقیقاتی ایشان محروم کرد.

☒ دوست گرامی وحید احمدی، تهران

ایده جالب و چشمگیری در فیلمنامه شما بود، اما نگرانم که برای تماشاچی مفهوم نشود. البته در اواسط داستان این ماجرا برای تماشاچی مفهوم می‌شود و شاید این دیر باشد. برای محکم‌کاری بهتر می‌دانم که در ابتدا نام شخصیت را به گونه‌ای که ارائه غیرجذاب و نامربوط و تحمیلی این اطلاعات نباشد، به تماشاچی معرفی کنید و مطمئن شوید که تماشاچی نام او را یاد گرفته... اگر این اتفاق بیفتد، به طور قطع درک تماشاچی با سهولت بیشتری اتفاق خواهد افتاد.

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

تاماس ول کرده رفته شهرهای دیگر. می‌گوید باید دامنه حیات اجتماعی‌ام را گسترش دهم. می‌گوید در این سفرهای بی حساب و کتاب - از این شهر به آن شهر - چیزهای بسیار می‌بینم. آدم‌های بسیار و پدیده‌های بسیار. می‌گوید مردی پاکستانی - که با من در یک کوچه بود - وقتی به ایستگاهی که قبلاً به او گفته بودم می‌خواهم پیاده شوم رسیدیم، مرا از خواب بیدار کرد و گفت: پسر بلند شو... اینجا همان جایی است که می‌خواستی پیاده شوی...
 تاماس می‌گوید مرد پاکستانی ابتدا تنها بود اما در دو ایستگاهی که من خوابم برده زن و بچه‌اش به او ملحق شده بودند... دلم نیامد رابطه‌شان را نبینم... به او با همان حالت خواب‌آلود گفتم اشتباه کردم، باید چند ایستگاه دیگر پیاده شوم... می‌خواستم رابطه او با خانواده‌اش را ببینم... تا آنجایی که آنها در قطار ماندند، ماندم و بعد دوباره برگشتم به ایستگاه قبلی... تاماس می‌گوید آدم دلش نمی‌خواهد از این قطار پیاده شود.

برگرفته از سایت خانوادگی یان سافت

ترجمه پریسا حسینی گلچی

دارد، حساس هستید. این بسیار خوب بود. اما فیلمنامه بایستی با فراهم کردن بستری وسیع - که با یک موقعیت بزرگ رخ می‌دهد - این ریزه‌کاری‌ها را عرضه کند. مملو کردن فیلمنامه از این ریزه‌کاری‌ها به جایی ختم می‌شود که فیلمنامه شما از آن سر در آورده است. رویکرد شما در کپشن‌گذاری‌های متعددد بین قطعات مختلف این ریزه‌کاری تلاش بود برای بسته‌بندی فیلمنامه. البته این فوق‌العاده خوب است که شما کاملاً خودجوش و کاملاً به صورت ذاتی احساس کرده‌اید که فیلمنامه باید دارای یک بسته‌بندی باشد. اما بهتر است که ابزار این بسته‌بندی نه شکل‌های مکانیکی که روش‌های حسی باشد. شما با ظرف قرار دادن یک موقعیت حسی بزرگ که آغاز و پایان‌پذیر باشد، می‌توانید بسته‌بندی حسی و متناسبی برای فیلمنامه خود ایجاد کنید تا نیازی به این کپشن‌گذاری‌ها نباشد.

☒ برادر گرامی هادی طباطبائی، تهران

این که سیدفیلد می‌گوید باید در ۱۰ دقیقه اول شخصیت و مسئله‌ای را که در اطراف او وجود دارد شناخت، حرف خوبی است!... به این که سیدفیلد یا شخص دیگری این حرف را زده کار ندارم (که کار داشتن به آن نوعی تقلا در حاشیه است)، اما فکرش را بکنید که مهم‌ترین ابزاری که می‌تواند در یک فیلمنامه ساده و خوب تماشاچی را درگیر کند، همین است که اول شخصیت را بشناسد و بعد با توجه به شناختی

☒ دوست گرامی علیرضا آقاخانی، تهران

شور برای نوشتن موضوع مهمی است، اما همه مواد لازم برای نوشتن نیست. شما با اشتیاق و شور بسیار دست به قلم می‌برید و عین احساسات خود را - بدون هیچ هندسه‌ای - روی کاغذ می‌آورید. در این موارد غالباً فیلمنامه‌هایی مطول که رفته رفته کم‌جان‌تر می‌شود، نوشته می‌شود. انرژی‌تان را تقسیم کنید. فیلمنامه بلند شما را تا پایان آن خواندم. آن نوشته دقیقاً مصداق این حال بود. فیلمنامه شما مملو از دیالوگ بود و این می‌تواند برای فیلمنامه‌نویس یک آفت باشد و ریشه این رویکرد همان «رها ساختن شور روی کاغذ» است. در این موارد نویسند به جای نوشتن فیلمنامه‌ای مناسب برای سینما با کاغذ درد دل می‌کند و تنها به جای نوشتن لحظات سینمایی و لحظات ممتاز انسانی سخنان و نطق‌هایی را که در سر دارد، به روی کاغذ می‌آورد و در دهان شخصیت‌ها می‌گذارد. برای برخی فیلمنامه‌نویسان این رویه کم‌کم تبدیل به یک عادت می‌شود و تا پایان حیات نویسندگی خود - به ناچار - به همین شکل می‌مانند. دیالوگ جذاب، جذاب است، اما فیلمنامه‌تان را با لحظات تصویری و لحظات انسانی و نمایشی جذاب - در کنار این دیالوگ‌ها - می‌توانید جذاب‌تر کنید. ممنون.

☒ خواهر گرامی یاس رفیعی، اهواز

فیلمنامه شما نشان از آن داشت که شما شدیداً بر ریزه‌کاری‌هایی که در روابط انسانی وجود